

بیادابہ قطاریہ آب لاکو

مسعود پورہادی



قطار می ایستد
لاکپشت پیاده می شود

قطار ایسه
آب لاکو پیادا به

مسعود پورهادی

نشر اینترنتی

@tukapareh

#توکاپره

#مسعودپورهادی

صفحه آرایی و آماده سازی: انتشارات فرهنگ ایلیا - رشت

نقاشی روی جلد: علیرضا درویشی

دی ماه ۱۳۹۷

شعر من و سهم «هسا شعر» و آقای چراغی

من همچنان باور دارم «هسا شعر» دریچه‌ای به‌سوی نوجویی شعر و ادبیات گیلکی گشود و در این نوجویی سهم و تلاش آقای رحیم چراغی را همیشه قدردان بوده‌ام و یادآوری می‌کنم (بی هیچ رشوه کلامی).

هسا شعرهای آقای چراغی برایم همیشه جذابیت داشته و دارد و شعر مرا در جاهایی تحت تاثیر قرار داده است. در جاهایی به گفت‌وگوی بین متن‌ها تبدیل شده است و من به این گفت‌وگوی بین متن‌ها اهمیت می‌دهم و به‌عنوان خواننده شعر، درک و دریافتم را از متن خوانده‌شده به صورت متنی دیگر ارائه می‌دهم. شاید بتوان گفت: برخی از شعرهای من تأویل متن‌ها است.

بسیاری از متن‌ها در من سکویی شدند و اندیشه‌ورزی در ارتباط با متن‌ها مرا به سوی شعر پرتاب کردند. در شاعری ادعایی ندارم. اشتباهی برای خواندن و اندیشیدن حول خوانده‌ها دارم. خواننده‌ای فعال‌ام که جاذبه‌های متن مرا به سمت نوشتن و ارتکاب جرم می‌برد و دیگر هیچ.

مابه‌ازای جذابیت‌های متن‌های خوانده‌شده، در متن من دیده می‌شود. شعرهای شمس لنگرودی نیز برایم همین گونه‌اند. از خواندن متن‌های حسین طوافی و فانتزی‌های شعری‌اش لذت می‌برم. همانطوری که گفتم این فضای لذت بردن که دامنه آن از شعر تا فلسفه و سیاست را دربر می‌گیرد، به خلق شعر منتهی می‌شود با جاپاهایی از آن خواننده‌ها.

فردیت و اصالت مولف در متن‌هایی که آمیزه‌ای از بینامتنی، اختلاط، و کولاژ، مونتاژ و ارجاع به متن‌های دیگر دارد محو و زایل می‌شود و تئوری «مولف خالق هستی بخش» جایش را به تئوری‌های «غیاب مولف»، «مرگ مولف» و «بینامتنیت» می‌دهد. در متن‌هایی که مبتنی بر بازی با تکه‌پاره‌های بینامتنیت است دیگر چیزی به نام خالق یا نویسنده معنایی ندارد، مالکیت بر این متن‌ها نیز معنایی نخواهد داشت، هر متنی از متن‌های دیگر که از مراکز متعدد فرهنگ‌های مختلف است نشانه‌هایی در خود دارد.

شکل‌گیری متن در ذهن، بازی و بازسازی آن به متن دیگر و دیگراندیشانه، در آدم‌ها، از ذهنی به ذهنی دیگر متفاوت است. این تفاوت‌ها متن‌های متکثرند از متن‌های لذت‌جویانه. ما عادت نکردیم در مورد شان حرف بزنیم و یا بنویسیم و یا اگر بنویسیم، می‌نویسیم: قصه‌های مادر بزرگ در دوران کودکی مایه اصلی به‌راه افتادن مان در این مسیر بود. شاید برای عده‌ای این‌گونه باشد. ولی برای من که سالیان دراز با متن سر و کار دارم، متن جای مادر بزرگ نشسته. متن به‌مثابه دیگری، پس ادعایی در مالکیت این متن‌ها ندارم.

شاعرم / گاه‌گذاری / برهنه می‌شوم / خیالِ مهِ کوهستان‌ها / در جانم جاری‌ست /
مدت‌هاست / آشیان بر آشیان زنبور نهاده‌ام / برای ابرِ ساچمه‌خورده / چتر ننگه
می‌دارم / برای واژه‌های پنهان / ساز می‌زنم / زینت می‌بخشم / به آبریزِ دامنه‌های
هستی // زنگار می‌تکانم / می‌نویسم / خط می‌زنم / خط می‌زنم / می‌نویسم /
می‌نویسم / خط می‌زنم خط می‌زنم خط می‌زنم خط می‌زنم .

کلن. آلمان. اسفند ۹۶

پیشکش به رفیقِ نقاشم: علیرضا درویشی

شاعرم
گا گلف
براندا بم
تارمی خیال
می جان دره
کیانه که یه
فک بنا دارم
گرزگ قوپه سر

۸ / قطار ایسه آب لاکو پیادا به

ساچمه بوخورده ابر ره

چتر دارم

جوخوفته جوم جومانه

مزقان زنم

دوراز کونم

ایسان چش پران آب چکانا

موران فوتوکانم...

نیویسم / خط زنم

خط زنم / نیویسم

نیویسم / خط زنم

خط زنم

خط زنم

خط زنم.

به در / می کوبند / مورچه‌ها / مارمولک‌ها / زورقِ رها شده / پروانه‌های رودخانه‌ای
/ آش ... یاء
از پیغام باد می گویند / که در دامنه‌ی درازگویی کلاغان و / هوهوی قلّه‌ی کوه‌ها /
تا اااااااااا می خورد
چرا پنجره‌ها در پچپچه‌اند؟
چرا دامنه‌ها مه‌آلودند تا گلوگاه؟
در دوردست‌ها / اسبی نیست بتازد
به در می کوبند / تو / نیستی / در کنار موج‌شکن / کشتی‌ای نیست.

پیشکش به جناب محسن آریاپاد

در آکو
/ کونده /
پوتاران
چو چاران
سرادا ابچین
روبار اب تی تنن
چیک
- چئن -

بادِ پیغامِ جا گده
کی
کلاچانِ شلار و

۱۰ / قطار ایسه آبالا کو پیادا به

کویان توکالی هو هو -

چئه چک

هالا

چی

ن

خوره

چره درچانا

چوب چوبه دره؟

چره

چش پرانا

شوروم بی گیفته تا گولی چاله؟

دورشران

اسبی نسا

تاختا زنه

درآکو

کونده

تو

نیسایی

مول ور

پراخوتی نسا.

شاید مار دیده بود مرا / که بر سر راهم برگ گذاشت / خُم را / که گذاشت؟
ها ها ها
بازارگردی / غم غربتی با خود داشت / گاوها بازار را آشفتمند / روی چهارپایه‌های
قهوه‌خانه‌ی موج‌شکن / سرگین‌غلتان نشسته بود / در انتظار نوح
سندباد / تازیانه‌ی باد را / در دست داشت.

به عزیزانم: مهرداد پیله ور و علیرضا فانی

بلغی لتی بیده بی مرا
می راسر ولگ بنا
خوما
کی بنا؟

هاهاها

تاسیان بو
بازار مجی
گابان
بازارا لاف دگاده بید
مول قاوه خانه کتله ان سر
گاو گوالک نیشته بو /
نوح رافا

۱۲ / قطار ایسه آبالا کو پیادا به

سندباد

بادِ راکایا

بدس داشتی

آغاز و فرود شعر فوق‌العاده بود. مخاطب با گونه‌های مختلفی از نشانه‌ها و اسطوره‌ها روبرو می‌شود که برایش چالش برانگیز است. «لتی» و «ولگ»... که اسطوره‌ی آدم و حوا را به ذهن متبادر می‌کند. «قاوه‌خانه کنه‌ان» و یا «گاوه‌گواله» و نیز ماجرای نوح و سندباد که در متن مخاطب را با تأویل‌های متفاوتی مواجه کند. (مهرداد پیلهور)

مهرداد نازنین این را برایت نوشتم که درباره‌ی بینامتنیت یا گفت‌وگوی متنی در شعرم قصد دارم در فرصتی بنویسم.

هر متنی از آنجا که از هیچ آغاز نمی‌شود، به‌گونه‌ای خودآگاه و یا ناخودآگاه گره می‌خورد با متن‌های پیشین (تاریخی، اسطوره‌ای، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ...) و یا با متن‌های هم‌زمان از طرفی و از طرف دیگر در مواجهه با خوانشگر وارد گفت‌وگوی جدید می‌شود که تأثیرپذیر از متن‌های دیگری است. در این گره‌خوردگی اگر متن بتواند مابه‌ازای بینامتنیت را در ساحت زبانی و تشکّل ذهنی و فرم خود مستحیل کند، متنی مستقل از مابه‌ازاها شکل می‌گیرد که نشان ارزش زیباشناسی خود را دارد؛ مثل مستحیل شدن مابه‌ازاهای شعرهای حافظ یا شاملو.

این را در فرصتی دیگر باز خواهم کرد.

درست می‌گویی این متن چشم‌داشتی به اسطوره‌ی آفرینش دارد و سویی‌ی آغازین سرکشی آدم را با خُم شرابی که در سر راهش قرار گرفته، مدنظر دارد. و تبعید از بطن مادر که بهشت نامگذاری‌اش می‌کند. پرتاب شدن به بازاری آشفته و مسخ شدن. چیزی شبیه مسخ‌شده‌گی گرگور سامسار در مسخ کافکا و به عنوان نمونه باقی‌مانده در انتظار کشتی نوح است که از توفان بگذرد. به‌جای نوح، درینورد افسانه‌ای دیگری به‌نام سندباد بر باد‌های موافق فرمان می‌دهد. پایان بازی دارد این سفر و یا این‌گونه می‌توان گفت: پایان نانوخته‌ای دارد این سفر.

متن زیر نوعی بازی است از ترکیب متنی گیلکی از من از کتاب
«رمبوکوده اسبان پاصدا کی بال داشتیدی»، منتشرشده در اواسط
دهه‌ی هشتاد و متن فارسی از «سعدی گل‌بیانی» از مجموعه‌ی
«برگ‌های بی‌عشوه‌ی ختمی»، منتشرشده در اوایل دهه‌ی نود.

شب و برف / برف و گرگ / «گرگی مجروح / که ماده‌اش را بو می‌کشد» /
- در گذشته‌ها / کمین می‌کرد / و مدت‌هاست خواب هیچ درختِ گل‌ابریشم
تک‌افتاده را / نمی‌آشوبد - / شباهنگام / جوانه می‌زد / هو هویِ سمفونی باد / دو-
ر - می - فا / سل - لا - سی - دو
اندوهِ غربت / توکایی سیاه بود / که رخنه می‌کرد
ماه / آواز می‌خواند / در کنارِ زوزه‌ی گرگ / «گرگی مجروح که بوی ماده‌اش را /
به کاج‌های استپ‌ها می‌مالید / و سهمش از جنگل کاج / ایستادن تا سپیده‌دم
پشتِ دروازه‌ی یک کلبه‌ی جنگلی بود / تا در باز شود یا نه / و زنی روبروی گرگی
مجروح بایستد یا نه» / زیرِ چترِ درختِ گل‌ابریشم / تاب / بیهوده / انتظار می‌کشد
- گردش در خیابان‌های سرد / پایانی ندارد - / تاتی تاتی / راه رفتنِ مستانه
شبگردانِ مست / لالایی بر گهواره‌ها را / می‌رقصانند
شب و خیابانِ سرد و / قطاری که / سوت می‌کشد / سوت می‌کشد / سوت می‌کشد.

شب و ورف

ورف و ورگ

«گرگی مجروح

که ماده اش را بو می‌کشید»

- دامیشکانه بو / جوخوفتی / کن تاسایه / هیتا / تک‌دکفته شب‌خوس بناک
خابا / دورشین ناورده -

شودرس
تیویلا زیی
هارای هارای بادِ سمفونی
دو-ر-می-فا
سو-لا-سی-دو.

تاسییانی
سییا گیشبت بو
راوه کودی.

ما
آواز خانه
ورگ زوزو وراچک
«گرگی مجروح که بوی ماده‌اش را
به کاج‌های استپ‌ها می‌مالید»
«و سهمش از جنگل کاج»
«ایستادن تاسپیده دم پشت دروازه یک کلبه جنگلی بود
تا در باز شود یا نه
و زنی روبروی گرگی مجروح بایستد یا نه»
شب‌خوسِ چترِ جیر
هلاچین

۱۶ / قطار ایسه آبالا کو پیادا به

هچین

رافایی

کشئن دره

- سرد خیابانانِ گردش

توماما بوستنی

نی یه -

تاتا

تاتی

تی تره مستان

گاران گاره سری نی نای نایا

کاریکامات شب گردان

والای زنه د .

شب و سرد خیابان و

ایتا قطار

کی

شوب زنه

شوب زنه

شوب زنه.

باز هم خاورمیانه

طناب- طناب- طناب / می‌بافند / از شب بالا بروند / شب / واژه‌های همیشگی
/ سرریز شده / آسمانِ خاورمیانه / زنگارزده / زمین / دخمه‌های تاریک
سربازان / به زانو نشسته‌اند / در کنجِ آوارِ دیوار / بسانِ گرگِ در کمین در مه
صبحگاهان
حوا / حوای صاعقه‌زده / به سرعت می‌گذرد
جای پا باقی است / همین طور تا / برشی از یک سیب / می‌چرخد سیب / سوت
می‌زند سیب / تازیانه می‌خورد سیب / شب / از دجله بالا می‌رود / سیب / بوی
مُردگانِ آن سوی پل / سیب / خمیازه‌ی جویبارهای خشک /
باد / دامن می‌زند / دودِ پرخاشگر را
آتشِ سرکش / خاورمیانه / متنِ خاکسترشده / خاورمیانه
متن / برهنه می‌دود / لابه‌لایِ فریادهای تاریخ / سرگردان
جای پا بود / نیست دیگر / نیست دیگر - نیست دیگر - نیست دیگر / برخیز -
برخیز - برخیز.

پیشکش به فرامرز جان طالبی

بازم خاورمیانه

ویریس - ویریس - ویریس

وؤجده

شبا

فچه کد

شب

همیشک جو مچمان

واسراشو

خاورمیانه اسمان

موران بزه

زیمین

گوره خوله گوراب

سربازان

پاچو کو نیشته ده

دیواره دپار کونج

تارمی بن جو خوفته ورگ مانه سان

حووآ

«برق دم بیده» حووآ

تون تاش دواره

پاماله نها

هه تو تا

ایتا پات سئب

توئب خوره سئب

شیب زنه سئب

راخوره سئب

شب فچه که «دجله» یا

سئب

پورده اودسِ موردانِ بو

سئب

هوشکه لاجونِ ابدو

باد

واتینادِ

فتراکن دودِکا

«گورّه کش - برزه بل» خاورمیانه

گورشه کا وُت

وُت

برانده دویه

هارای هارایِ تاریخِ چئه تک

هایالا

پا مقر نهابو

نه نا د

نه نا دِ - نه نا دِ - نه نا دِ

ویریس - ویریس - ویریس.

۲۰ / قطار ایسه آبالا کو پیادا به

دروازه‌ها را / برچیدند
تفنگ‌ها را / وارونه / آویختند
سربازان نیم‌رخ ایستاده‌اند / آبجویی در دست.

بلته انا
ویچه ده،

سرپورانا
سراکونا
وارگادِ ده.

سربازان سوک ایساد،
ابجو به دس.

نه / من / نه / کسی / شاید هم / هیچ لاک پشتی
از آب عبور کن دختر / موهایت را / آشفته کن / خیابان / می دَو د.

نه / من

نه / هی کی

بلگی یم

هیتا اب لاکو*

ابا وئر بز ن لاکو

تی مؤ

کولکالا کون

خیابان

د

و

وه

*در افسانه های گیلان لاکپشت (اب لاکو=اب و دختر) دختری است تازه بخانه بخت رفته. روزی در حیاط خانه در حال شستشوی خود بود که پدر شوهر از راه می رسد. دختر برای این که چشم نامحرم به او نیافتد از خدا می خواهد او را از این وضعیت ناگوار نجات دهد. خدواند تبارک تعالی طشت اب را به روی دختر قرار می دهد و او را به لاکپشت تبدیل می کند.

از صدای عطسه‌ام / راسوی جوانی / از درخت گردو بالا می‌رود / این‌گونه آغاز
می‌شود / صبح یک روز تعطیل.

می‌ایشکم جا
ایتا تونگوله گینجاوانه
اغوزدارا فچکه
آتو بنا به
ایتا صوبکه تعطیلی روز.

فضای شعری و نوع اتمسفر این کار بسیار دلنشین است. تصویری ساده اما بکر که در مخاطب لذت خوانش ایجاد میکند. واژه‌ها از قبل بوده‌اند اما جنس کلمات، تازه‌گی خاصی به ذهن متبادر میکند. تجربه‌های اینگونه‌ات در شعر گیلکی که فقط به خودت شباهت دارد، آدم را بیاد کارهای شمس لنگرودی می‌اندازد اما نه از باب شباهت و تقلید که از گونه‌ی کارهای خودت در خصوص ساده نویسی. شعری بظاهر در قالب ساده نویسی (نه آسان نویسی) اما پُر از تاملات شاعرانه. در همین کوتاهی میشود ساعت‌ها درنگ کرد و به جهان پس پشت نگاهت ورود کرد. از صدای عطسه تا راسوی جوانی که از درخت گردو بالا می‌رود و در صبح یک روز تعطیل به لذتی شاعرانه نشست. درود رفیق.

مهرداد پیله‌ور

برای این روزها / چی می توان نوشت / آب / به آتش می ماند / باد / از پرچمها
دست کشید / پبله کرده است / به زورق های رها / به جویبارهای در حسرت / در
آستان پادگانها / خاک را می آشوبد / درازگویی کلاغان / حوصله ی روزنه ها را سر
برده است

چه می توان نوشت / راهها / مادیان های پیرند / در مسیر جهنم دره / جنگاوران /
خستگی در نکرده / باز می گردند / به قرارگاهها
چه می توان نوشت / که متن / از هم نپاشد.

به: هادی جان میرزانژاد موحّد پیشکش است

آ روزان ره

چی شا نیویشتن

آب

اتشا مانه

باد

بیدقانا دس بکشه

سرادا ابچینا

دونوسه

- ناجه کش لاجونا

- پادگانان دراستان

خاکا اورشینه.

کلاچان قارقار شلار
لوجانکان حوصله جا واسراشو

چی شا نیویشتن

راشئن

پیرِ مادیانده

جهندم دره چر سر

خلاوران

مانده چینا نوکوده

کونا پسا کونده

بنه برِ سامان سر.

چی

شا

نیویشتن

کی

فنوه

ووت؟

او ... آ / او ... آ / بخواب / یارِ قدیمیِ چلچله‌هایِ بندرِ آبکنار / همسایه‌ی «توسکایِ
کنار مرداب»
او ... آ / او ... آ / ردشو از روی خرچنگ
اکنون / بی‌عصا / عبور کن / از پل‌غازیان / کنار پیچپچه‌ی آب‌های زلال / بنشین /
کلافِ گیسوی نیلوفرانِ آبی را
شانه بزن / خزه‌ها را / شانه بزن.

در بدرقه‌ی دوست شاعرم / باذر غلامی

او ... آ
او ... آ
بوخوس
اب کناره اب کاکاینِ دس برار
"سلِ کولِ توسه داره" همساده

او ... آ
او ... آ
پابسرا کون
پابوز گیره کا

اسا

بی عصا

وئر بزن غازیان کورپی یا

کاس اب گومہ گومہ کنار بی نیش

سل تی تی ساج کولکہ یا

شانہ بزن

شانہ بزن

گوزگا لیکا.

خود را روی سنگ‌ها رها می‌کند / موج کف‌آلود / پرستوهای دریایی / به پیشوازش
می‌روند / با پاهای برهنه / می‌دوند.
اینجا / هفت کوه هفت دریا / آن‌سوتر از سپیدرود / با آب در گفتگویم / با فانوسِ
دریایی / باقایق‌های خالی / کاش / ماهی بودم.

خورا سراده سنگانِ سر /
کنخ بارده کوله.
دریا چیرئن
پیشاشو شده
پاورانده دُووده.

ایا
هف کو هف دریا
اماردوس جا اوشین تر
ابِ امرا گب دارمه
دریا فانوسِ ارا
خالی کر جنِ ارا
کاشکی
مایِ
بو بویم.

شعر نمی‌توان نوشت / (که) در خیابان ندود
خیابان / آبادی بی نشانی برای عصیان فواره (ناکجاآبادِ رهایی بخش)
شعر / روسری‌اش را برداشت.

شعر

نیویستن

نشا

- خیابانا نودووه

خیابان

بی جکه جا کوگا

- گوره کش فوواره -

شعر

خولچه کا

اوساد

غروب خیابان / خیس می‌کند شعر را / روسری‌ات را بر انتهای چوب نازکی ببند /
مویت را پریشان کن / دوباره باید عبور کنیم / از رعد آسمانِ بی‌مهتاب

هیستا کونه شعرا
خیابان افتاب پردیچین
تی لیچکا دود
راکا لچه یا
تی مؤ
کولکالا کون
دوبارده با وئر بزیم
بی مانگه تاو اسمانِ گورتکا.

وقتی که / درد / آرام نمی‌گیرد / سکوتِ سکوت، درد می‌گیرد. / درد / پوست
می‌اندازد در دستِ کلمات / کلمه / از یک‌سو / کرم می‌شود / از سوی دیگر / نیش
می‌زند کاغذ را / - صفحه‌ی حوادث روزنامه‌ها / فربه می‌شوند -
درد / یعنی / کژدمی که گلوگاه ات را می‌چرد
درد / یعنی / کسی به انتظارت نیست
درد / یعنی / فرشته‌گانی که روی شانه‌ات نشسته بودند / به خواب رفته باشند.

وختی کی

درد

تامانی گیره

تامه

تامتولی

درد گیره .

درد

خاچکا به کلمه ان دس

کلمه

ایی سر

کلم به

ایی ور

تا

زرخاشه کاغذا

- روزنامه انِ حوادثِ صهفا چاپاقا بن -

درد

یعنی

پابوزگیره کی

کی

چره

تی چیلیکا

درد

یعنی:

هیکی نئسا

تی رافا

درد

یعنی

فرشتانی کی تی شانہ سر نیشته بون

واخابا شن.

گوشه کنار «راین» / بوی «چمخاله» می دهد / بوی نای و ماهی سیم و زهم ماهی
آب آرام بود / کف / روی انگشتان دست من / سرد بود / قایق‌ها هندوانه بار زده‌اند /
پاروها آب شیرین را می شکافند.
زیر سایه‌ی بید مجنون / زخمه‌ی گیتارِ دخترک / بر زخمم نمک می‌پاشد - مرا
می برد تا «قلم‌گوده» / تا دکه‌ی حسن سبیل / باد عریان است / بادبانِ قایق
برافراشته / شب در اوج شبانه‌اش / نیزار مست.
در انتظار / نشسته‌ام بر بلندای کنار رود / انبوهِ یادها در من / از همان کوچه‌بازارها
می‌گذرند که / «اورهان ولی» شعرهایش را / در همانجاها نوشت. / شب بود و
تاریکی / بارانیِ مدام، تازیانه می‌زد صخره‌ها را / راه گل‌آلود بود / راه‌بلد ساکت بود و
به خود مشغول / روشنایی چراغ‌های شهر «دوغو بایزید» خیس بودند و دور.

پیشکش به جناب رضا جان مقصدی

«راین» دیمه کنار
«چمخاله» بویا دیهه
گیلک بو و سس سیم و سیمساک.

اب

سانه

سرده

کنخ

- می دسانِ انگوشتانِ سر -

کرجئن /

هیندوانه بار بزه بید

پارون /

سس ابا ووینین.

شل وی دار سایه دیمه

کورکی گیتار صدا

می جیجاکی یا چو زنه

– مرابره تا "قلم گوده" حسن سییل بوتکا. / باد پیران بکانده / لاکومه

بادبان وافرشته / شب انبست / لوله جار مست.–

راپا

نیشتم کند سر

ایی عالمی یاد

هوکوچه بازارانا گرده

کی «اورهان ولی» خوشعرانا

هورا بینویشتم.

شب بوو تین تاری / ائی لافندی وارش سنگ لابخانا را زیی / را چل بو

تا چکره / رابلد دمرس / «دوغو بایزید» چراغان سوتابی / هیست بو و

دس فانرس.

۱. قلم گوده: جزیره ای در دهانه مرداب در غازیان.

۲. دوغوبایزید: اولین شهر مرزی ترکیه پس از خروج از ایران.

۳. اورهان ولی از شاعران نوگرای ترکیه

بیهوده رجز می خواند / باد / کمر بندش را در هوا تاب می دهد / درختان استوار
ایستاده اند / - سوت زنان - / شعر به لبانش، ماتیک مالیده / گره گیسوانش را گشوده
شیطان / پیله کرده به بادکنکِ کودک. / در کنار جویبارِ خشک / به زوررقِ
مچاله شده

دفعه‌ی پیش / به دگمه‌ی پیراهن دخترک
مشتی شن / پنهان کرده در کف دستانش
پرچم دزدان دریایی / در جیفه‌ی شلوارش / روی پل / رقص پهلوانی می کند.

شعرهای محمد شمس لنگرودی همیشه برایم جاذب بود
و همچنان هست. گاهی اوقات سکوی پرتابم می شود به
سمت شعر. نشانه‌های این پرتاب شده‌گی در چند کار من
هویدا است. ترانه ۳۲ از مجموعه ۵۳ ترانه یکی دیگر از این
سکوهای پرتاب است. شعر زیر به محمد شمس لنگرودی
تقدیم است.

هچین کورم کلاچم کونه

- باد

قشا هوا مییان واپی چانه.

داران سوک ایساده

- دس فیرا زن-

ووت خو لبا ماتک ویسه

خو گنسه توشکا واکود.

مزرت

دونوسه

زاک دس زیلوننا

هوشک لاجو دیمه /

کولکازه آبچینا

اوی سوار

لاکو پیران پولوکا.

ایی پم فورش

موشتا کوده داره

دریا دوزه کولان بیدقا شلان قوزه فزه

پورد سر

فوزه ما کونه.

تکیه داده‌ام به ستونِ آخرین سطر / به باد گوش سپرده‌ام: / از خانه تکانی می‌گوید.

مرا دفراشتمه قاقِ سطرِ سه کتا

بادا کوشا دم:

جکه جا جا گه.

غرق شد شناگر / دریا آبی بود و آرام / باد / کابوس‌های ساحل را می‌شمرد.

شینوباز غرقا بو'

دریا کاس بو و سان

باد

دریاکناره فوقوسانا ایشماردی

می شمارم / روزها را
اندوه / بی شمار.

ایشمارم
روزانا

تاسیانی
نیشمار.

مرغانِ دریایی / تپه‌های شنی را می‌جویند / تو / نیستی / باران / ایستاد.
بادِ موافق / بوجاری می‌کند / نی‌زارهای جزیره‌ی «قلم‌گوده» را / مشت‌ی ستاره‌ی
دریایی می‌ریزد در دامن من
زانو به بغل نشسته‌ام / بر بلندای سنگ‌های موج‌شکن / چشمک می‌زند به من آوازِ
قایقرانِ عاشورپور / در مردابِ غازیان / پارو بزن / پارو بزن / قایقران...
بوی زهم می‌دهد / دهانه‌ی رود هم‌کرانِ مرداب / صدف‌های دریایی زخمی /
شن‌ها را در آغوش می‌کشند / تو / نیستی / باران / ایستاد. / آویخته نیست بر
طناب / رنگین‌کمان

اب کاکاین
فورشِ کولانا وامجن
تو
نیسایی

وارش بئسا.

سرتوک
تبجه زئنه
«قلم‌گوده» لله جارا
ایی پم
سوکوله خیزا دوکونه می‌پریره.

دو کوندہ زانو نیشتم
مول سنگان توکالی
آی مرا لوچان زنہ «عاشورپور» کرجی بانِ آواز
«غازیانِ موردابِ میان -
پا بزن -
پا بزن -
کرجی بان».

سمساک بویا دیہہ
سوسر روگا دهنہ
جیجاکہ قاراقوروشان
فورشانا کشاشن
تو
نیسایبی
وارش بئسا.
وارگادہ ننا زنگہ رکا
باباخان تیرکمان.

دیگر چیزی نمی‌بافم / نه رویا / نه زنجیر
دزدان دریایی / پرچین کشیده‌اند / اطراف رودخانه و دشت را / بر بلندی‌ها پرچم
سیاه افراخته‌اند.
سیگرم / دود شد / به هوا رفت
حالا می‌ایستم / روی سنگ‌های موج‌شکن / اسکله‌های بی‌نام / قلاب می‌اندازم.

پیشکش به مهرداد جان پبلهور

دِ هیچی نبافم

نه رویا

نه زنجیل

دریا دوزه کولان

لات و چاکا رمش بوکوده دِ

توکاله نا

سییا بیدق وازده

می پاپروس

دود بوبُ

هوا بوشُ

اسا ایسم

نام ندار اسکله‌انِ مولِ سنگانِ سر

قارماق تاوادم.

کسی انتظارم را نمی کشد / منم و / زخم کلمات / و صندلی ای که / پشت پنجره
است / برای تماشای قطاری / که آن سوی مرز / می رود و سوت می کشد / سوت
می کشد / سوت می کشد.

هیکی می رافا نیسا

منم و

کلمه ان جیجاکی و

ایتا صندلی

کی درچه پوشت نها

قطار ه تاماشا

کی

مرز او دس

شه و شوب زنه.

شوب زنه.

شوب زنه.

وقتی / تو / تماشا / می شوی / من / رهگذر / چقدر باید بروم / تا / برسم / به آن
کافه‌ای / که تو / در بالکنش نشستهای / من / جلوی آینه ایستاده‌ام.

وختی

تو

تاماشا

بی

من

را دوار

چندر با بشم

تا

فارسم

او کافه یا

کی

تو

تراس سر نیشته یی

من

اینه ور

ایسام

آن سوی نیمروز گرم / صدای عطسه‌ای / طنین می‌اندازد / می‌ایستد / قطاری که
قرار است / سربازان را به جبهه ببرد.

زواله او دس

ایتا ایشکم

اوخان /

اوسانه

ایس کونه قطار

کی قراره

سربازانا جبهه بیره.

کمی باید خستگی در کنم / برای در آغوش کشیدنت
چه راه درازی بود

ایمیزگیره با مانده چینا بوکونم
تی کشا زئنه
چندرشر را بو

علف را گره زد / نردبام گذاشت / بالا رفت / گیسوی ماهِ دی.

واشا

توشکه بزه

سردی بنا

فچه کست

دیا ما گُسا.

کمی آن سو تر / خانه تکانی می کنند / اینجا / نمی شود / آن سو تر را دید.

ایبچه اوشن تر

جکه جا کوداندرده چیک چئنا

ایا

دئن نشا

اوشن ترا.

در راه / ردی است / سایه‌ای / در رد.

- من ندیدم / می‌گویند -

سایه‌های نیاکان / ریخته‌اند / پشت سرهم / در راه / در رد.

- تاریخ دیلمستان می‌گوید -

شکلک در می‌آورند / برای رهگذری که: از یاد برده است / جستجو را.

- من دیدم -

می‌لولد / مار خانگی / هل می‌دهد / کج‌تابی تاریخ را. / دیگر نمی‌شود دید /

جنگاورانی را / که در غروب یک روز از ماهی بدون برف / به نگهبانی ایستاده بودند

/ در کمینگاه. / راه / ارد / شکلک / پیمودن / می‌لولد / در راه فردا را...

رایا

رچ

دره

رچا

سایه

- من ندیدم

- گده -

دِباره سایان *

فجه دِ

تترج

رایا

رچا

-تاریخ دیلمستان گه-

رخشینا گیرده

رادوارا

کی

جنخترا دا

وامجا.

- من بیدم -

ویشوالکی کونه

کرروف

دوسکول زنه

چوبِ راکِ تاریخا

دئن

نشا

دِ

خلاورانا

کی ایتا ورف نامو ما روزه مقر سر

راپا ایسا بود چرِ سر.

راخشی

رچ

رخشین

مج

ویش سوالکی کونه د

فردا را را ...

❖فیلمی از فیلمساز ارمنی:سرگی پاراجانف

از ویژگی‌های یک شعر خوب «آنی» است که در آغاز خوانش ما را با خودش درگیر می‌کند. مهم همین «آن» نخستین است. شعر (اکثر شعرهای) مسعود پورهادی (که در اینجا اصلن نمی‌شناسمش) به‌خوبی از چنین قابلیت و داشته‌هایی برخوردار است. این داشته‌ی آغازین متن به‌خوبی مخاطب را به «آن»های دیگری می‌کشاند که مخاطب با بهره‌گیری‌های تئوریک خود، نظریه‌هایش را بر شانه‌های آن می‌نویسند و متن در چالشی توأمان با مخاطب، با بازآفرینی‌هایی روبرو می‌شود که «آن»های جهان کشف مخاطب در خوانش او از متن است.

مسعودجان. اینکار تو قشنگ است. روایت‌های تنیده‌شده از بیرون و دیالوگ‌های درون متن، ویژگی‌های خاصی به آن داده است. زبان شعر، بازی‌هایی دارد که متعلق به خودِ توست و از دیگری عاریه گرفته نشده است. رفتارهای درون متن، آفرینش‌های تازه‌ای را از خود بروز می‌دهد که در نوع خود، در شعر گیلکی، نو و بکر است. این‌ها همه از توجهاتی است که اگر مخاطبانِ جدی شعرِ غیربومی هم در آن تأمل کنند به نگاه‌ها و نظرگاه‌های چالش‌برانگیز خوبی می‌رسند که این امر، خود می‌تواند در کلیتی از نقد (جدای از بومی‌گری آن) به بازخوردهای خوبی منجر شود که هدف مورد نظرِ پیش نهادم بود در خصوص نقد، با توجه به خوانش ترجمه‌های متن.

«مهر داد پپله‌ور»

واو وُ / آ وُ / ا وُ / ج / پاسخ نداد / بیهوده / لب‌هایت را ور نچین / پاسخ / نمی‌دهد
/ همان گونه که / سنجاقک‌های جوان و / مارمولک‌های سبزِ نیم‌روزِ گرمِ تابستان /
باد گرم پاییز را / حصار را / خار را / نمی‌ش نا سند.
نوشته‌ی روی برگ‌ها / خواندنی / نیب س تند.

واو وُ

آ وُ

ا وُ

ج

واوُج

دووُج

اوُج آ

ندا

هچین

تی توکا

ون

چین

اوُج

آ

نده

هه تو کي

تاوسسان زواله /

تونگوله چي چي لاسان

سبزه چو چا ران

پاييزه گرمشا /

رمشا /

تمشا /

نش

نا

سده.

ولگان ووت

خاندن شا

ني

يه

ریسمان ریسمان ریسمان
ریسمان ریسمان ریسمان
قایق / بوی نمک

ویریس ویریس ویریس
ویریس ویریس ویریس

لوتکا
اژدم بو

جانِ پنهانِ چیزهای سرگردان / نقشه می کشد / خیابان ها را پرسه می زند / با پکِ
عمیق به سیگار.

جیگا بوخورده هایالا چیک چئن زور
اب انگاره داره
خیابانانا گرده
پاپروسا اودوشه.

لباس صاعقه برتن دارد / شعر / تازیناهی بادِ سرد / در دست من.

گورتکِ پاپوکا وازه داره /

شعر

سرده بادِ راکا

۵۶ / قطار ایسه آبالا کو پیادا به

می دس.

آتش را / از دستم گرفت / فریادی / که دیرزمانی در خیابان‌ها سرگردان بود.

می دس جا

اتشا فاگفت

او ایژگیره

کی اکن تاسا بوهایالا گر گردستی خیابانانا.

روی بقچه‌های بسته نشسته‌ام / نمی‌دانم / از کدام اندوه باید بنویسم.

وانکوده بوقچانِ سرنیشتم

نامه

کویتا تاسیانی یا با

بینویسم.

هرای هرای سیاه چکمه پوشان / بوی فلفل / این و پا آن یا کردن سنگ انداز.

سیا چکمه وازن هارای هارای
گرمالت بو
رزینکا آ یا اوپا.

تا / هیاهوی گنجشگان ... / چیزی بگو. / سکوت و تاریکی / تلخ نشستہ‌اند / بر
سفره‌ی گشاده‌ی تو / تو چراغ روشن در مسیر باد / ملاح دریای توفانی. / چیزی
بگو / اندوه / زنگار داس را / به ریشه‌ی «گل نسیرین» آلود / گرگ‌های گرسنه / به
تماشای ارکستر فراخوان گوسفندان / ایستاده‌اند
چیزی بگو / شبتاب / نشانه‌ها را / گم کرده است / شیر اهنکوه مردِ شاملو / پابره‌نه
/ از جاده‌های برف آلودِ کهکشان / می‌گذرد.

«چیزی به انتهای روز نمانده

چیزی بگو»

حسین طوافی

تقدیم به حسین طوافی

تا
چی چی ننِ توکاپره ...
ایچی
بوگو .
تام و
تین تاری
زرخ نیشته ده
تی واشاده سفره سر
تو
بادِ راسره سوتکا

۶۰ / قطار ایسه آب لاکو پیادا به

دریا شورشِ لوسمان .

ایچی بوگو

تاسه

دازه مورانا ویسه

«گولِ نسرین» بنه یا

وشتا ورگان

کوسند دوخانِ ارکستر تاماشا

ایساده .

ایچی

بوگو

کونه سوکونه

اویرا کوده

داره

خوسرِ کوره یا

شاملو «شیرِ اهن کوه مردای»

پاورانده

شوندره

کش کشانه ورفازه راشی یا .

باران همچنان می بارد / می بارد / می روید / ایستگاه سر راه را / اسب های سرکش
سیرک را / عروسک سرخ پوش پشت پنجره را.
خوب است که دیگر / خاطره ای نداری.

می بارد / نمی ایستد / روز در / - باران / باران در / - روز / ساعت چند است؟
نیمروز گرم ماه شهریور است / خاک دهن گشوده / دریا تنه ای درخت را پس
می زند / کلاغ شعر شاملو / در کوهستان ها پژواک می اندازد. / بارانی / که کمی
آن سوتر می بارد / جان پنهان چیزهای سرگردان را / رها می کند / (که) شخم
بزنند / سنگ فرش ها را / آسفالت را.
آغوشی از شعله ای آتش / سرزیر می شود / پشت پرچین باران
باران همچنان می بارد.

وارش هه تو واره

واره

ووره

را سره ایسکایا

سیرک یاق اسبانا

درچه پوشت

پیا ایسا سورخ پاپو گشه ا کا.

خوبه د

خاطره ای ناری.

واره

ایس نوکونه

روز

- وارشی لا

وارش

- روز لا

ساعت چند جا کارکونه؟

شریرما ال عطش زواله یه

خاک دهن واکود

دریا کونده پسازه

شاملو شعران کلاچ

کولھتا

اوخان دگاد.

وارشی / کی / ایچه اوشین تر واره / جیگابوخورده زوره هایالاچیک چه نا /

سرا د / بوله بزند / سنگ بستانا / اسفالتا.

ایی کشه ول

راوه کونه

وارش چپر پوشت.

وارش هه تو واره.

از تو می گویم / از تو / من / بی جا / بی مکان / کسی نمی ایستد به تماشا / قطاری
توقف نمی کند / در جایی / تیتز نمی شود / از تو گفتن
اکنون که / دیگر / ما حادثه نیستیم / بیا برف پارو کنیم / برف / برفی که روی
جاپاها / نشسته است.

تی جا گم

تی جا

من

بی

جا

جیگا

هیکی نسه تاماشا

قطار ایس نوکونه

تیتز

نی به

هی جا

تی جا گوفتن

هسا کی اما

د

تفاق نی بیم

۶۴ / قطار ایسہ آبالا کو پیادا بہ

بی یا

پارو اوسانیم

ورف

وُروئیم

ورف

ورف کی نیستہ

پامالانِ سر۔

آواز می خواند خیابان / دوباره / دوره می کند / نامهای فراموش شده را.

آواز خانه خیابان

دوباره

دوره کونه

جخترا شونامانا.

پیاده می‌شود / مسافری که از دوردست‌های دور آمد / اسبی نیست / بتازد / باران /
به پیشواز می‌آید.

به پیمان نوری

بی جیر ایه
موسافری کی دور شرانِ دور جا بامو
اسبی نسا
تاختا زنه
وارش
پیشاشو ایه

تاملی در شعر مسعود پورهادی

شاید در این دو سه روز اخیر، ده‌ها بار این شعر زیبای مسعود را خوانده‌ام. نمی‌دانم چرا
رهایم نمی‌کرد. در همین کوتاهی‌اش مدام با من به گفت‌وگو می‌نشست. اندوه
ناشناخته‌ای را در من شعله می‌کشاند که حس تأثیرگذاری‌اش درونم را با خود به چالش
کشیده بود.

«پیاده می‌شود مسافری که از دوردست‌های دور آمد».

کاری ندارم که شعر می‌تواند بیانگر حس و حال خودِ شاعر هم باشد که از آن‌سوی
آب‌ها (کلنِ آلمان) آمده است اما برای من، بیانگرِ مسافرِ بمثابة نوعِ انسان است. این انسانِ

مسافر (که سفر هم در جای خود، فرصت تامل دارد) در پیاده شدنش با تنهایی روبرو می‌شود.

«اسبی نیست که بتازد». شاعر، به نبودنی اشاره دارد که نمادین است. نمادی که نشانه در حماسه و اسطوره‌شناسی دارد. و حتا این بی‌اسبی، می‌تواند ما را متوجه بی‌سواری هم کند که برای مخاطب، پرسش می‌شود: سواران را چه شد؟! چرا که شاعر تنهاست، نه اسبی ست و نه سواری! بی‌اسبی در اینجا می‌تواند ما را ناخودآگاه به گذشته هم پرتاب کند (دور یا نزدیک). به رخدادی که به امروز اینچینی منجر گردیده و ذهن را متوجه سوار هم بکند که بی‌حضور است، یعنی غیرمستقیم برسیم: «سواران را چه شد؟! شاعر، شاعر اکنون و دوره مدرن و پست مدرن است، در جهان مدرن (آن‌هم اروپا) زندگی می‌کند و می‌داند که دیگر دوره اسب و اسب‌سواری نیست اما ما را به نمادهایی توجه می‌دهد که بسیار اهمیت دارد. خوانش «اسبی نیست بتازد»، می‌تواند به نوعی در ذهن ما، مرگ حماسه‌هایی را متبادر کند که ریشه‌های فرهنگ و تاریخ ما ایند که به فراموشی سپرده شده‌اند تا آنجا که: «اسبی نیست» و... «باران به پیشواز می‌آید» پایان‌بندی شعر هم، ژرف‌نگری‌ای دارد که مخاطب را به چالشی دیگر می‌کشاند «باران هم به پیشواز می‌آید» ما را با تاویل‌های چندگانه‌ای روبرو می‌کند که آن‌هم تامل برانگیز است.

مهرداد پیلهور

چراغ ندارم / بر سر راه بگذارم
نمی‌شود نشنوم / بی قراری‌های خیابان را؟!

چراغ نارم
راسر بنم

نی به
نیش ناوم
خیابانِ اسه اسی یا؟!

بوی ملال انگیز غروب
خستگی درمی کند / کنار ایوان / صندلی

چمالیم چی تیم بو
مانده چینا کونه
چبنی چک
اوستول

کلاغ‌ها دامنه‌های قیچی‌شده را / به منقار دارند / تو / نیستی. / سوزِ باد بی‌مزه / در
آستانه‌ی در / صدای پای سربازان / در لابه‌لای امواج علفزار / زنانِ شالیکار در انتظار.

در سالگرد شاملو

کلاچان مقراض بزه چش پرانا

تو کا گیفته دارن

تو

نیسایی.

سس باد سوز

برگا براچک

سربازان پاسدا

علفچر کوله لا به لا

کراچئن

رافایی رافا

شنبه شب / دوباره بدنیا می آیم / از روی شنبه می پریم / یکشنبه / چیزهای پنهان را / می آویزم به آویزهای جلوی ایوان / دوشنبه تا جمعه / کفش واکس می زنم.

دوبارده

بیچه بم /

شمبه شوب

شمبا

پا بسرا کونم

یک شمبا

جیگا بدا چیک چه نا

گرک دگانم.

دوشمبه

تا

جوما

ماز زنم پاوزارا.

از دوردست‌های دور / یک‌سره می‌خواند / کف بود / کف بود / کف بود.

دوره شرانِ دور جا

ایی بند خانه

کنخ بو

کنخ بو

کنخ بو

* اوای پرنده جنگلی (کوکو) به تعبیر گیلانیان مبتنی بر مفهوم «کف بود، نه شیر» که تکیه بر افسانه‌ای قدیمی دارد.

«کوکو» از پرندگان صحرائی است که درباره‌ی آن افسانه‌های زیادی در گیلان رایج است. می‌گویند «کوکو» دختر یتیمی بود اسیر دست نامادری: یک‌روز دختر درحال جوشاندن شیر بود، شیر کف می‌کند. دختر از کف کمی می‌خورد، درهمین هنگام نامادری او را می‌بیند و شروع می‌کند به داد و بیداد «که پس بگو چرا شیر هرروز کم می‌آید». دختر پاک‌دامن که تاب چنین تهمتی را نداشت، از خدا می‌خواهد که او را به صورت پرنده‌ای درآورد تا از شر تهمت نامادری خلاص شود. خدا دعای او را مستجاب می‌کند و او به صورت «کوکو» در می‌آید. از آن پس برفراز درختان می‌نشیند و می‌خواند «کنخ بو- کنخ بو» (کف بود- کف بود).

شعر مترجم می جوید

برخاستم / - برخیز !!! / طناب می بافند / می تابند / تا / ت / ج / از / از کجا / تا کجا /
هنگام برخاستن / طناب بسته اند؟ / از کجا تا کجا / شکوفه / تی تی پریزاد /
کفشدوزکی مست / شاه / شاهمی مست / ورزشهای مارلیک را / به عرابه اش بست /
مار / از درخت بالا می رود / می چسبد و بالا می رود / درخت / مار / بار / شبنم /
درختان / خارش / بارش / کسی برنخاست از هیاهوی گنجشکان صبحگاهی /
خروس جوان / سه حنجره خواند / روشنایی / نیست / کوه / نیست / شلیک /
می کنند / شلیک می کنند / راست ایستاد / ماه شهرپور شش و هفت / ماه /
اردبیهشت - خرداد / ماه دی / ماهی که برف نیامد / ورزشهای زخمی / روسری /
پرچم / ماه را گره زدم / رخسارم زرد است / آبادی؟ / بوی سیب نارس می دهد /
شعر؟ / خستگی در می کند / چوبهای حمل بار / بر سر راه / بر سر چاه / راه /
چاه / مار در چاه / چاه / چاهک / سیاووشان / خوشه / خوش / آشوب / سوخته
است، سوخته است، سوخته است / طناب، طناب، طناب / (برخیز، برخیز، برخیز) /
عالم برهنه بود / من هم - / کفش خرید پوشید / کلاه شاپو به سر گذاشت / بر
یقه ی پیراهن سفیدش کراوات را بست / از پل باریک عبور کرد. / باران بارید / از
ترکها عبور کرد.

دیلماج وامجه شعر

ویریشتم

- ویریس !!!

ویریس وُجده / تابده

۷۴ / قطار ایسه آبالا کو پیادا به

تا

ت

ج

جا

جه

کویا

تا

کویا

ویریس فارسا

ویریس دوسته نهها؟

تا

تا

تی تی

تی تی پریزاد

کاریکا مات گاو گواله / شا / شایی مست

مارلیک کل ورزانا

خو عراده دوست.

لنتی

فچکه دارا

دوچکه

دار /

مار /

بار

دارانِ دارش

خارش

وارش

هیکی وینریشْت صوبِ چی چی نینِ توکاپره جا

سوکوله

سه گولی

بخاند

سو / دینه

کو / نانی یه

فودارِ ده

فودارِ ده

ایک بئسا

شریر ما شیش و هف /

سییا ما /

دی یا ما /

ورف نامو ما.

۷۶ / قطار ایسه آبالا کو پیادا به

جیجاکه ورزان /

لچک /

بیدق.

مایا توشکه بزم

می دیم زرده

کوگا؟

کال سبب بویا دیهه

شعر؟

مانده چینا کوداندره

چانچو

فجه

راسر

چاسر

را / چا

مار دره

چایا

چا

چا چک

سیاوشان

وئشه

بوئش

گورشه، گورشه، گورشه

ویریس، ویریس، ویریس

عالم براند بو

منم

-اورسی بیهه وازه

شاپو بنا خوسر

فوکول دوست خوسوید پیران یخا

ایی پایی پوردا دوارست

«وارش بوارست

ترکا دوارست»

پانوشتهایی برای معادل‌های برخی واژگان که مبتنی بر چند معنا هستند و یا برای تاویل‌های
معنایی دیگر، گشوده‌اند.

ویریس: مبتنی بر دو معناست. برخیز / طنابِ کاهی

دار: درخت / دار

تابده: تابیدن نخ و طناب / درخشیدن / تابستن نور و گرما

ت: حرف ت / تارنخ و عنکیوت / تار تنیدن

جی جا: تلفظ‌های گویشی از حرف اضافه از / جی جا معنای زخمی نیز می‌دهد

ویرس فارسا: معادل لافند فارس گیلکی است. روستاییان گاو را در محوطه ای با طنابی می‌بستند

تا چرا کند. چرای گاو الزاماً تا همان حدودی امکان‌پذیر بود که طناب به آن اجازه می‌داد نه

بیشتر / هنگام برخاستن.

تا: حرف فاصله / دولا / توافق کردن / طاقت

شا: شاه / شایستن / توانستن

لنتی: مار / لعتی

سو کوله: خروس / نوازاد روشنایی (سو=روشنایی. کوله=نوزاد، بچه)

شریر ما: معادل اسمی ماه شهریور در گاهشمار گیلانی / ماه شرارت

ورف نامو ما: برابر با ماه خرداد تیر تقویم شمسی / ماهی که برف نیامد

سیا ووشان: اسطوره سیا ووش / گیاه پر سیا ووشان / خوشه‌های سیاه

و اما معادل‌های فارسی کلمات گیلکی این شعر

تی تی: شکوفه / تی تی پرزاد=نام بانویی از حکمرانان گیلان در سده‌های میانه است

گاو گواله: سرگین غلتان

دو چکه: از دو چوچکستن . چسبیدن به چیزی مثلن درخت واز ان بالا رفتن

سه گولی: سه حنجره / سه وعده

ایک: راست

کوگا: محله / آبادی

مانده چینا: خستگی در کردن / چیدن مانده گی

چانچو: چوبی است که بروی شانه می‌گذارند واز لبه‌های هر دوطرف ان زنبیل می‌اویند برای

حمل بار

بوئش: قمر در عقرب بودن اوضاع

اورسی: نوعی کفش

فوکول: کراوات

ای پای پورد: پل چوبی است که برای عبور از روی جوی اب به روی ان میسازند وکف ان از

عرض بسیار کمی برخوردارست. گویا تقلید از پل صراط است

دارش: نم و رطوبت روی برگهای درخت که مانند شبنم گاهی از درخت می‌چکد

پورد: پل

توکاپره: گفتگو با نوک و پیر پرندگان / هیا هو / گفت وگو

ویریس: طنابی که از ساقه برنج می‌بافند / برخیز

ریخته‌اند / آلوده‌اند / دست‌ها به گل / زمین به جاپا / درخت به داروگ.
دیدنی نیما؟ / داروگ حنجره‌اش را آویخت / به خزه‌های آگیر /
داروگ / بر درخت / باران / ایستاد / نیمه‌ای ابر / بر بلندی موج نشسته است / مه
با شعله در کشاکش است / آتش! / آتش! / سوز / سوز / سوز / هست / نیست.
شعله سرکش / نعره‌کش / تکه / تکه / لرزش / مه با شعله در کشاکش / شعله /
شعله / شعله / سوز.
در آواز داروگ / هوای آمدن است / سوز آمدن / بر کران دریا / در / یا / در / گاه
/ می‌نشینم روی شن‌ها / دست تکان می‌دهم / برای مسافران کشتی.

فچه ده

واجه ده

دسا

- چل

زمینا

- پامقر

دارا

- دار گوزگا

بیدی نیما؟

دار گوزگا وارگاده خو چیلیکا

سل کول گوزگالیکا!!!

۸۰ / قطار ایسه آبالا کو پیادا به

دارا

دار گوزگا

وارش

بیسا.

ای پات ایر

دریا لپه کوپ نیشته

«مه داره با بل کشاکش»

اتش!

اتش!

سوج / سوج / سوج

دره / دینه

«برزه بل /

گوره کش»

پرکاله

پرکاله

پرکنش

مه داره با ول کشاکش

بل / ول / بل

سوج.

ایی ایی هوا دره

گوزگای ارد او اردا

ایی ایی سوج

دره

دریا

درگایی یا

در / یا

در / گا

نیشینم فورشانِ سر

دس تکان دهم

بارکازِ موسافرانه.

مدت هاست / من و یک جفت چکمه / در راهیم / به راهیم / راهیم / را / ا... /
آخِ علف / قاراش قوروشِ گوش ماهی ها.

من و
ای جوفت گالوش
کن تاسایه
پا به راییم
به راییم
راییم
را
ا... /

اوخ واش
قاروش قوروش
قابِ قوروش.

قطار می ایستد / لاکبشت پیاده می شود / مه / جاپاها را می شوید.

قطار ایسه

آب لاکو پیادا به

شوروم شوره پامخته انا.

شعرهای جناب پورهادی از نمونه های موفق شعر تجربه گرای شهری است. ایشان گیلکی می اندیشد و گیلکی تجربه میکند. گیلکی را بر تجربه خود تحمیل نمیکند. این نوع شعرها نمونه این همانی و تفکیک ناپذیری «تعبیر» و «تجربه» است. در بسیاری هساشعرا که جرات نمی کنم نمونه بدهم، گسستی آشکار میان این دو حوزه دیده می شود و از این رو به راحتی می توان این دست شعرها را تجزیه کرد و مفرداتشان را با «وضوح» توضیح داد. وضوح و فقدان ابهام یا سیالیت معنا، تا حدی از گسست تجربه و تعبیر و ترکیب پسینی زبان و تخیل آب می خورد.

شعر (قطار ایسه / آبالا کو پیادا به...) را به نظرم می توان از ده بیست شعر تراز اول تاریخ هساشعر شمرد.

رضا چراغی

First edition in Iran 2019
Nashr-e Farhang-e Ilia
www.farhangeilia.com
Printed in Iran

